

تحریف منابع غربی‌ها در شناخت پیامبر (ص)

بلخاری صاحب کتاب‌هایی همچون بطن متن (قرآن، تاویل و هرمنوتیک)، در انتظار نور، در دایره معنا، سرگذشت ...



بلخاری صاحب کتاب‌هایی همچون بطن متن (قرآن، تاویل و هرمنوتیک)، در انتظار نور، در دایره معنا، سرگذشت هنر در تمدن اسلامی و مبانی عرفانی هنر و معماری اسلامی و نویسنده مقالاتی مانند عرفان و معماری، تجلی در هنر اسلامی، تجسد در هنر مسیحی - بودایی، قوه خیال و عالم مثال در حکمت و فلسفه اسلامی - فارابی و ابن سینا، شیخ احمد و شیخ اکبر (تاملی در نظریه وحدت شهود شیخ احمد سرهندی و نقد او بر وحدت وجود ابن‌عربی)، جهانی شدن، تهدیدها و فرصت‌ها و حقوق بشر در آیین مکتوبات و پیمان‌نامه‌های پیامبر اسلام (ص) با مسیحیان نجران است.

داوری جشنواره‌های متعدد سینمایی، عضویت در کارگروه‌ها و شوراهای فرهنگی و هنری علمی و عضویت در شورای علمی همایش‌های گوناگون از جمله «همایش پیامبر اسلام (ص) عرفان و معنویت« از جمله مواردی است که در سوابق علمی و فرهنگی حسن بلخاری قابل مشاهده است. با او درباره درک و دریافت غربیان و شرق‌شناسان از پیامبر گرامی اسلام (ص) به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

او معتقد است که جهان مسیحی در قرن هفتم میلادی که همان قرن ظهور اسلام است، به واسطه متون دینی خود از جایگاه پیامبر اسلام اطلاعی کامل داشته است، اما سیر شناخت پیامبر، پس از جنگ‌های صلیبی و در اوان آن، کاملاً متفاوت با نوع نگاهی است که در دوره صدر مسیحیت و حتی نیمه اول قرون وسطی از حضرت محمد (ص) داشتند و پس از جنگ‌های صلیبی رویکرد آنان، سویه‌ای پیامبرستیزانه می‌یابد که در قرون 14 و 15 به اوج خود می‌رسد.

در ابتدا بد نیست که بحث را از مفهوم نبوت و درک و دریافت غربیان و مسیحیان از این مفهوم آغاز کرده و از شما بخواهیم که به این پرسش پاسخ دهید که آیا مفهوم نبوت به درستی در غرب تصویر و درک شده است؟

غرب پس از رسمیت یافتن مسیحیت، در ادراک و تبیین مفهوم نبوت بر بنیاد مبانی و مبادی خود تلاش کرد. نظریه‌پردازی آباء بزرگ کلیسا که به یک عبارت با سنت آگوستین شروع می‌شود و در اوج خود به کسانی چون توماس آکویناس ختم می‌شود، این معنا را نشان می‌دهد. اما نکته مهم در این مساله این است که غرب نبوت را در یک متن و میدان یونانی مورد ادراک و تبیین قرار داد و این میدان البته میدانی گسترده و وسیع بود که در آن هم اساطیر حاضر و یک‌ه تاز بودند و هم فلاسفه؛ هم مثل افلاطونی و هم جهان‌نگری اساطیری. تبیین دقیق نسبت میان مسیحیت با اسطوره و فلسفه یا به عبارت دیگر تعیین نسبت جهان‌بینی مسیحی با جهان‌بینی یونانی، کار بسیار مهمی است که در عین حال دستاوردهای بسیار مهمی را به همراه خواهد داشت؛ دستاوردهایی که در ادراک فلسفه دین غربی و تصویری که از مفاهیمی چون نبوت در غرب وجود دارد، ما را بسیار یاری می‌رساند.

بنابراین از نظر شما نبوت در اندیشه مسیحیان باید در نسبت با پیشینه یونانی فرهنگ غربی درک شود؟

در اینجا بیان مثالی، ماهیت بحث را روشن‌تر می‌سازد. اعتقاد به تجسد که در ابتدای انجیل یوحنا، حضوری بسیار برجسته دارد، از محوری‌ترین، بلکه تنها محور جهان‌بینی مسیحی است. در انجیل یوحنا آمده است که «در ازل کلمه بود، کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود... کلمه انسان شد و میان ما ساکن گردید.« در متن این ایده، خدا متجسد می‌شود و در قالب کالبدی بشری و میان افراد بشر ظاهر می‌شود. به نقاشی‌هایی که در قرون وسطی تصویری از خدا ارائه می‌دهد بنگرید. به عنوان مثال، در بخشی از نقاشی میکل آنژ، در سقف کلیسای سیستین با عنوان «آفرینش«، خدا به صورت پیرمردی با شکوه ظاهر می‌شود. این چیزی است که در اثر مشهور ویلیام بلیک و بسیاری آثار دیگر نیز قابل مشاهده است. نسبت و شباهت ایده‌ای که جهان‌بینی مسیحی از خدا و تجسد او دارد، با تصویر و تصویری که جهان اساطیر یونانی و تا حدی فلسفی آن، از خدایان ارائه می‌دهد نزدیک و قابل جمع است.

اگر طی یک پژوهش نوع تصاویر ارائه شده از خدا در عرصه هنر در فرهنگ یونانی، به عنوان مثال دوره کلاسیک هنر یونان با شمایل‌ها و بویژه پیکره‌های ایزدان و الهگانی چون زئوس، هرمس، هفایستوس، هرا، آفرودیت و... و نیز تصاویر خلق شده در قرون وسطی مورد بررسی تطبیقی قرار گیرند، مفهوم تجسد و انتقال آن از جهان یونانی به جهان مسیحی خود را دقیقاً نشان می‌دهد. این مساله صرفاً در باب تجسد نیست؛ بلکه نوع نگاه رمزی به شراب در میان مسیحیان نیز دست کم یک سابقه بسیار قوی یونانی دارد؛ بویژه در ارتباط با دیونیزوس و نسبتی که این اسطوره با شراب دارد. تاثیرپذیری قوی آگوستین از فلسفه نوافلاطونی و مساله اقانیم ثلاثه، یعنی

نسبت میان احد، عقل و نفس در اندیشه فلوپین با اب، ابن و روح القدس در الهیات مسیحی، یکی دیگر این موارد شباهت و در واقع نسبت داشتن این دو جهان بینی با همدیگر است.

به هر حال بنا به این نکته بسیار مهم و غیرقابل انکار که مفهوم دین در جهان بینی مسیحی در متن و میدان ایده و آیین یونانی دریافت و ادراک می شود، می توان گفت مفهوم نبوت در غرب در متن يك دستگاه نه الزاما و مطلقا دینی که يك دستگاه ماهیتا اساطیری مورد درك قرار گرفته است. فلذا نمی توان انتظار داشت آنان از نبوت همان ادراکی را داشته باشند که به عنوان مثال مسلمانان دارند.

بنابراین تفاوت درك و دریافت اسلام و مسیحیت از نبوت، به تعبیر شما، ناشی از تفاوت خاستگاه های جهان شناختی این دو دین است. آیا اختلافات اسلام و مسیحیت همه از این نکته و در واقع از این اختلاف جهان شناختی نشأت می گیرد و آیا مساله به همین نقطه ختم می شود؛ به نظر می رسد که این اختلاف منظر طبیعتا باید به عدم درك درست از کلیت اسلام و جایگاه پیامبر اسلام (ص) نیز منجر شود. درست است؟

بله. نوع درك و برداشت و تفسیر دو دین اسلام و مسیحیت در باب مفاهیمی چون نبوت از دو خاستگاه کاملا متفاوت صورت می گیرد و شاید سوء تفاهم های وسیعی و در مواردی سوء رفتارهایی که نمونه ای از آن اهانت به پیامبران بزرگ الهی در غرب است، دقیقا متأثر از همین اختلاف بنیادی باشد. اما آنچه که باید به آن توجه کنیم، همچنان که به آن اشاره کردید، این است که اسلام نیز در متن چنین دریافتی از سوی غربیان مورد توجه قرار گرفته است. آنان اسلام را نه به آن صورت که هست، بلکه در ساحت آن دستگاه نظری خاص خودشان، که قطعا تصویری متناسب با آن سیستم ارائه می دهد، مورد بحث و توجه قرار داده اند. البته بحث رویکردهای سیاسی، جنگ ها و لشکرکشی هایی که اوج آن در جنگ های صلیبی ظهور نمود، خود، بحث دیگری است که تحلیل خاص خویش را می طلبد. اما اگر محدوده بحث، صرفا تاملات نظری غربیان نسبت به اسلام باشد، آن گاه تبیین دستگاه نظری آنان در تحلیل و تفسیرشان از اسلام جایگاه مهمی می یابد که عرض کردم مبانی حاکم بر این دستگاه نظری چیست.

بلخاری: نوع درك و برداشت و تفسیر 2 دین اسلام و مسیحیت در باب مفاهیمی چون نبوت از 2 خاستگاه کاملا متفاوت صورت می گیرد و شاید سوء تفاهم های وسیعی و در مواردی سوء رفتارهایی که نمونه ای از آن اهانت به پیامبران بزرگ الهی در غرب است، دقیقا متأثر از همین اختلاف بنیادی باشد

مثال دیگری بحث را کاملا روشن می کند. آخرت گرایی گسترده مسیحیت و غلبه مطلق دنیاگریزی مسیحی که در تقابلی آشکار با دنیا محوری و خوش باشی حاکم بر زندگی رومیان بود، به عنوان يك اصل بسیار مهم بویژه در سده های اولیه قدرت گرفتن مسیحیت در غرب مطرح بود و البته خود عاملی در شکل گیری دوره تاریک قرون وسطی. لاجرم چنین اصلی نیز با قرار گرفتن در متن آن دستگاه نظری عاملی برای تحلیل ادیان دیگر می شود. بنابراین اگر دینی در متن چنین دستگاهی و منطبق با نظام حاکم بر آن مورد تحلیل قرار گیرد، قطعا مورد سوء ادراک واقع می شود و این دقیقا چیزی است که در نگاه غربیان به اسلام رخ داده است. آنان مساله ازدواج پیامبر (ص) را نه بر بنیاد نوع نگاه اسلام، که از زاویه تجرد مسیح و عدم ازدواج او تحلیل کردند و اصولا بسیاری از آموزه ها، احکام و حقایق و مفاهیم اسلامی بر بنیاد اصول حاکم بر دستگاه نظری خاص مسیحیت تحلیل و ادراک شد که اکثر موارد به نوعی سوء فهم و در نهایت عدم فهم متقابل میان اسلام و مسیحیت منجر گردید. شما تصور کنید مثلا اگر کسی از زاویه آیات پایانی باب 32 سفر آفرینش تورات (سفر در زبان عبری به معنای کتاب است و جمع آن اسفار که در قرآن نیز آمده است: یحمل اسفارا) به نسبت میان خدا و انسان یا مساله تشبیه و تنزیه بنگرد، آیا به همان معنایی می رسد که در تنزیه اسلامی وجود دارد؟ آیا تشبیه و تجسمی که در اناجیل و تورات وجود دارد و دقیقا به عنوان يك شاخص در تفسیر خدا، هستی و انسان مورد توجه قرار می گیرد، می تواند درکی دقیق و صحیح از « قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ؛ پروردگارا خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم. فرمود هرگز مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر) یعنی از عدم تجسد حق در اندیشه اسلامی ارائه دهد؟ و نیز آیه شریفه « لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ چشم ها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را در می یابد و او لطیف آگاه است؛ (انعام/ ۱۰۳) توجه کنیم که تبیین دقیق نوع نگاه غرب به پیامبر، پس از تامل بر چنین مبانی ای ممکن و میسر است.

حال بپردازیم به همین مورد، یعنی شناخت غربیان و مسیحیان از خود شخص پیامبر گرامی اسلام (ص). اساسا تصویری که آنان از حضرت محمد (ص) دارند، از چه طریقی ایجاد شده است؟

سپیده دم تصویر و تصور غرب از پیامبر اکرم (ص) با نامه آن حضرت به قیصر روم شروع می شود. این نامه چنان که در مکاتیب الرسول (صفحه 105) آمده است، با دعوت به بنیان های مشترک آغاز می شود. در این نامه آمده است: « این نامه ای است از محمد، فرزند عبدالله، به هرقل، بزرگ روم. درود بر پیروان هدایت. من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم، اسلام بیاور تا امنیت یابی. خداوند به تو دو پاداش می دهد. پاداش اسلام خود و اسلام انانی که به واسطه تو اسلام می آورند. اگر از آیین اسلام روی گردانی، گناه دیگر مردم نیز بر تو است. قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴/ آل عمران) بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان

است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگویید شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]. محمد، رسول الله؛

چنانچه می‌بینیم پیامبر با تاکید بر 171؛ کَلِمَةً سَوَاءً بَيْنَتَا وَبَيْنَكُمْ؛ دعوت خود را آغاز می‌کنند و لطیف‌تر تاکید بر این که برخی، برخی دیگر را به عنوان خدا، ارباب نگیرند. البته جواب قیصر نیز محترمانه بوده است. او پس از شنیدن نامه پیامبر و این احتمال که ممکن است نویسنده نامه همان محمد موعود در انجیل و تورات باشد با سران قریش مذاکره نموده و سعی در کسب اطلاعاتی درباره پیامبر داشت. حتی تاریخ روایت می‌کند که قیصر اظهار کرده است: 171؛ من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمی‌دانستم از قوم قریش خواهد بود. حاضرم در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام، پاهای او را شستشو دهم. بزودی قدرت و شوکت او سرزمین روم را فرا خواهد گرفت. 171؛ برادرزاده قیصر به او اعتراض می‌کند که: 171؛ محمد در نامه‌اش اسم خود را بر تو مقدم داشته است. 171؛ و او پاسخ می‌گوید: 171؛ کسی که ناموس اکبر (فرشته وحی) بر او نازل می‌شود شایسته است که نامش بر نام من مقدم باشد. 171؛ (مکاتیب الرسول ص 111) آنگاه قیصر، دحیه از قریشیان را فراخوانده و او را احترام نموده و پاسخ نامه پیامبر را همراه هدیه‌ای به حضرت ارسال داشته است. اما پس از رحلت پیامبر و لشکرکشی‌هایی که رخ داد و نیز به واسطه عملکرد کسانی که جامه تبلیغ اسلام پوشیدند، اما اطلاع کافی و کامل از آن نداشتند و اصل مساله را بیشتر نوعی جنگ و کشورگشایی دیدند، تا رسالت وسعت بخشیدن به گستره آگاهی انسان‌ها بر بنیاد فطرت و ایمان، مساله را کاملاً دگرگون نمود. این نکته مساله رابطه میان غرب و اسلام را به مساله‌ای بسیار پیچیده و کاملاً غامض تبدیل ساخت؛ مساله‌ای که آثارش تا به امروز نیز هویدا و پابرجاست.

شما اشاره‌ای به وعده ظهور پیامبر خاتم در میان مسیحیان داشتید، توجه آنان به این مساله که گویا در انجیل برنابا به صراحت بیان شده بود، در هنگام ظهور اسلام، تا چه اندازه بوده است؟

بله، جهان‌بینی مسیحی، در قرن هفتم میلادی، که قرن ظهور اسلام است، بر بنیاد متون دینی خود، از پیامبر اسلام اطلاع کاملی داشت. علاوه بر تبیین دقیق و عالمانه و بسیار هوشمندانه‌ای که جعفر بن ابیطالب در دربار نجاشی از شخصیت و نبوت عیسی مسیح (ع) ارائه کرده بود و نیز واقعه مسیحیان نجران و داستان مباحله آنان، که در جهان مسیحیت آن روز نه به صورت گسترده، چنان که روم یا بیزانس‌نشینان نیز از آن اطلاع کافی یابند، اما دست‌کم اطلاعی از آن وجود داشت. برخی آیات انجیل نیز در این باب راهگشا بودند. به عنوان مثال همین انجیل برنابا که شما از آن نام بردید، گرچه در شورای نیقیه مانند دیگر نسخ انجیل - به غیر از انجیل اربعه مرقس، متی، لوقا، یوحنا - رد شده بود، اما جهان مسیحی از طریق فصول 190، 191، 208 و 221 انجیل برنابا، یا پسر وعظ، که یکی از حواریون عیسی سیح و مورد اعتماد و مخزن اسرار وی بود و در آن فصول از پیامبری به نام احمد، (که در آن انجیل به نام مسیا نیز از آن نام برده می‌شود) آگاه بوده است. این همان نامی است که در آیه 6 سوره 171؛ صَف؛ قرآن نیز به آن استناد می‌شود 171؛ وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ؛ و به یاد آر هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است بشارت‌گرم. پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد گفتند این سحری آشکار است (6 صف). برنابا انجیلی است که برخلاف سایر انجیل موضوع به صلیب کشیده شدن مسیح را شدیداً انکار و آن را زشت‌ترین نسبت ناروا به وی می‌داند. حتی جالب است که بدانید برنابا تثلیث را مردود اعلام نموده و توحید حقیقی الهی را اثبات و برخلاف پولس که شریعت عمل را نسخ کرد، تنها راه سعادت را داشتن توأمان عقیده و عمل پاک می‌داند.

نکته دیگر این است که اصطلاح 171؛ فارقلیطا؛ که کلمه‌ای است سریانی و ترجمه شده از اصل یونانی 171؛ پریکلیطوس؛ است، کلمه‌ای است که به معنی بسیار ستوده و بی‌نهایت نامدار است و در عربی به محمد و احمد ترجمه می‌شود. این کلمه صریحاً از قول عیسی مسیح به کار رفته و در انجیل اربعه، به ویژه انجیل یوحنا، باب 16، آیات 8-12، نقل شده است. 171؛ ولی در حقیقت رفتن من به نفع شماست، چون اگر نروم آن پشتیبان و تسلی بخش که روح پاک خداست پیش شما نمی‌آید.... وقتی روح پاک خدا که سرچشمه همه راستی‌هاست، بیاید تمام حقیقت را به شما نشان می‌دهد. 171؛ و بعید است که مسیحیت در باب واژه‌ها و مفاهیم مسیا یا فارقلیطا و مصداق آن تحقیق نکرده باشد؛ بویژه آن که در انجیل برنابا، این شخص موعود از نسل اسماعیل معرفی شده بود؛ در بخشی که می‌گوید 171؛ راست می‌گویم که پسر ابراهیم همان اسماعیل بود که واجب است که از نسل او بیاید مسیا (حضرت محمد) که ابراهیم به او وعده داده شده بود که همه قبائل زمین او برکت یابند. 171؛ (برنابا، 208 / 7، بشارات عهدین، ص 214).

آیا پذیرشی در میان مسیحیان اولیه نسبت به این مواردی که ذکر کردید وجود داشته است و اگر چنین پذیرشی وجود داشته چرا در تاریخ وارد نشده و ادامه نیافته است؟

بلخاری: نه نقل و نه عقل هیچ کدام نمی‌توانستند افسانه‌پردازی‌هایی را که در باب پیامبر و اسلام جعل شده بود بپذیرند. اما همین

افسانه‌ها در متن برخی منابع اسلام، مرجع برخی شرق‌شناسان قرار گرفت. افسانه‌هایی که در مواردی موید و مثبت آن تصویر مغرضانه و جاهلانه‌ای بودند که جنگ‌های صلیبی آنها را ساخته و پرداخته بودند در دوران اول مسیحیت به نظر می‌رسد که انگاره‌های حاکم، همان است که خدمت شما عرض کردم، اما سیر شناخت پیامبر، پس از جنگ‌های صلیبی و در اوان آن، کاملاً متفاوت است با نوع نگاهی که دوره صدر مسیحیت و حتی نیمه اول قرون وسطی از حضرت محمد(ص) داشتند. در واقع پس از جنگ‌های صلیبی، مسأله کاملاً متفاوت شده و رویکرد مسیحیان، سوبه‌ای پیامبر ستیزانه می‌یابد؛ که نمونه بارز آن فصل نهم کتاب #171؛ دوزخ و دانه و تصویری است که او از پیامبر اسلام ارائه می‌دهد. این مسأله در قرون 14 و 15 و حتی پس از آن به اوج می‌رسد. اصطلاحی چون #171؛ ماهوند و اصطلاح مورد استفاده سلمان رشدی در آیات شیطانی است و القابی چون پیامبر شمشیر و عربانی در همین قرون است که به صورت گسترده مورد استفاده قرار گرفته و روایات جعلی و داستان‌های عاشقانه تخیلی از رسالت و حیات پیامبر ساخته می‌شود. فلذا همچنان که ادوارد سعید در شرق‌شناسی خود نشان داده، پیامبرشناسی غربیان در چند قرن اخیر و در اصل پس از جنگ‌های صلیبی بسیار آلوده، مغرضانه و کاملاً غیرعلمی است. البته این نگره، نگره غالب است و ممکن است که در گوشه و کنار، کارهای عالمانه‌ای نیز صورت گرفته باشد اما هیچ‌گاه رویه غالب نبوده است.

شرق‌شناسان و اسلام‌شناسان در آثار خود درباره پیامبر اسلام(ص) چه رویکرد و یا رویکردهایی داشته‌اند و روند شکل‌گیری این رویکردها چگونه بوده است؟ این افراد در مطالعات خود به چه آثار و منابعی رجوع داشته‌اند؟

شرق‌شناسی گاهی شناخت شرق بوده است، بر بنیاد اصالت و صداقتی که در متن يك تحقيق يا پژوهش علمی باید وجود داشته باشد که در چنین شرق‌شناسی‌هایی تلاش شده اسلام بر بنیاد منابع اصیل آن به جهان غرب معرفی شود و گاهی شرق‌شناسی‌ها، شناخت شرقی بوده که غرب آن را تصویر و تصور کرده است. به عبارتی شرق غرب نه شرق شرق، که در این صورت اغراض و اهداف کاملاً غیرعلمی مبنای تالیفات و تصنیفات غربیان بوده است. در باب اسلام و شخصیت پیامبر(ص) باید عرض کرد، غرب همراه از فقدان يك محمدشناسی و اسلام‌شناسی اصیل رنج برده است. اکثر منابع و مراجع شناخت اسلام و پیامبر منابعی هستند که پس از جنگ‌های صلیبی به رشته تحریر در آمده‌اند و بدون هیچ گونه تردیدی، حامل و حاوی تصویری هستند که غرب آن روزگار و حتی اکنون، به دنبال ارائه آن بوده‌اند. فلذا حقیقتاً ارزش شناختی و علمی نداشته و لاجرم غیرقابل استنادند. آنانی نیز که سعی کردند بر پایه منابع اسلامی به شناخت اسلام و پیامبر نائل آیند، نمی‌دانستند که در جهان اسلام نیز تشنیتی در اصالت این منابع وجود دارد. قصد من فعلاً باز کردن کامل این ماجرا نیست، ولی شکی نیست که افسانه‌هایی در باب شخصیت پیامبر، در منابع و تاریخ‌نویسی بخشی از پیکره جهان اسلام وجود داشت که مطلقاً قابل دفاع و باور در درگاه حضرت عقل نبود. چگونه عقل می‌توانست داستان غرانیق را که دستمایه رمان آیات شیطانی قرار گرفت و در چند روایت از برخی مورخان مسلمان در تاریخ‌ها و سیره‌ها بیان شده بود، باور کند؟ پیامبری که برای اعلام مطلق توحید آمده بود و شعار اصلی‌اش #171؛ قولوا لا اله الا الله تفلحوا و بود چگونه می‌توانست به دنبال جمع الله با لات و منات و عزی باشد؟ پیامبری که در اوج جوانی به پاکی و طهارت و امانت در میان عرب جاهلی مشهور بود و از همان‌ها لقب امین گرفته بود، چگونه می‌توانست در داستان زینب بنت جحش، آن ماجرای عشقی و بی‌بنیادی را که در متن برخی تاریخ‌نامه‌ها و تفاسیر ذکر شده و مبنای خیال‌پردازی‌های اروتیکی برخی غربیان قرار گرفته بود، رقم زند؟ پیامبری که اسیر شده در جنگ را به شرط با سواد کردن پیروانش آزاد می‌کرد و منادی اخوت و برادری بود، چگونه می‌توانست پیامبر شمشیر باشد و بسیاری مسائل دیگر که همه وهن شخصیت پیامبر بود، اما در برخی سیره‌ها و تاریخ‌نویسی‌ها ذکر شده بود.

توجه کنید که برخی پیامبرشناسان و اسلام‌شناسان غربی از این منابع برای تدوین يك اسلام‌شناسی و پیامبرشناسی در فرهنگ غربی بهره جسته‌اند. منابعی که حاوی مطالب و روایاتی بود که مسموع و مقبول عقل نبود. کتاب آسمانی این پیامبر، یعنی قرآن نیز هرگز آنها را تأیید نمی‌کرد. داستان غرانیق را مطلق رد می‌کرد و رمان سازی‌های عاشقانه را کاملاً مردود می‌شمرد. قرآن که از برای هر فعل پیامبر منطق و برهانی اقامه می‌کرد و او را رحمت للعالمین می‌شمرد و می‌گفت: #171؛ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم(۱۰۷؛ /raquo؛ انبیا) و بر وجه بشری‌اش تأکید می‌کرد که #171؛ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ؛ بگو من بشری چون شمایم جز این که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است(6؛ /raquo؛ فصلت) و در عین حال او را ممدوح و ستایش شده حضرت حق و ملائکه می‌دانست. پیامبری که خداوند در قرآن، خود و ملائکه‌اش را صلاگوی او می‌دانست و مومنان را امر می‌کند که آنان نیز چون خدا و فرشتگان، پیامبر را سلام و صلوات فرستند آن جا که می‌گوید: #171؛ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید(56؛ /raquo؛ احزاب) پیامبری که پدر هیچ يك از آنانی که خود را به او منتسب می‌کردند نبود، اما رسول‌الله و خاتم النبیین بود. #171؛ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا، محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست(40؛ /raquo؛ احزاب)

بنابراین نه نقل و نه عقل هیچ کدام نمی‌توانستند افسانه‌پردازی‌هایی را که در باب پیامبر و اسلام جعل شده بود بپذیرند. اما همین افسانه‌ها در متن برخی منابع اسلام، مرجع برخی شرق‌شناسان قرار گرفت. افسانه‌هایی که در مواردی موید و مثبت آن تصویر

مغرضانه و جاهلانه‌ای بودند که جنگ‌های صلیبی آنها را ساخته و پرداخته بودند. لاجرم غلبه نگاه مغرضانه آن سو و تدوین برخی منابع جاهلانه در این سو، نوعی پیامبرشناسی آلوده آفرید که امروزه پاشنه آشیل غرب در تحقیقات اسلام‌شناسی‌اش است.

با توجه به این که چنین آثاری مبنای مواجهه دو فرهنگ قرار می‌گیرد و از اهمیت بالایی برخوردار است، چه بایسته‌هایی متوجه غربیان و ماست؟

غرب در این باب به شدت نیازمند تصحیح نگاه خود با بازنگری اندوخته‌های منابع و مراجع خویش در اسلام‌شناسی و محمدشناسی است و البته مهم‌تر در این سو ارائه تاریخی شفاف، روشن، عقلی و البته مستند و مبتنی بر اصیل‌ترین و اصلی‌ترین منبع اسلام یعنی قرآن و نیز روایات و احادیث صحیحیه و مبرهن توسط دانشمندان مسلمان ضروری می‌نماید. امری که تکلیف تمامی جهان اسلام به‌ویژه دانشمندان بزرگ آن است. قرآن و پیامبر دو اصل عظیم مورد باور تمامی مسلمانان جهان‌اند، پس تشکیل يك بنیاد اسلامی پیامبرشناسی با مشارکت جهان اسلام يك ضرورت انکارناپذیر در قرن جاری است. بنیادی که با درک زمان و کشف زبان زمان، می‌تواند تصویری شفاف، آسمانی و در عین حال انسانی، مبتنی بر براهین عقلی و نقلی از پیامبر ارائه دهد، تا در هر کجای جهان، هر انسانی بتواند به شخصیت نورانی آن حضرت نزدیک شود. این بنیاد با مشارکت و همکاری علمای اهل سنت و شیعه می‌تواند تصویری روشن و دقیق از پیامبر ارائه دهد و ترجمه معکوس این تصویر را به تمامی جهان منتقل کند. این مساله هم برای غرب بسیار مفید خواهد بود تا در جهت تصحیح نگاه خود به پیامبر تلاش کند، هم برای نسل جوان مسلمانی که در قرن بیست و یکم با تمامی ابعاد متنوع و شگفت آن بتواند از حقیقت باور و ایمان خود دفاع کند. جهان اسلام این گونه قدرشناس پیامبر بزرگی خواهد بود که خداوند به واسطه او تمامی هستی را بنیاد نهاد و خطاب به او فرمود: ﴿لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاقَ﴾.

سید مهدی موسوی - جام‌جم